

i

ii

iii

iv

v

vi

vii

[]

viii

ix

..... x

[]

[]

ix

x

[]

xi

xii

xiii

[]

[]

xiv

[]

.

.

xv

xvi

xvii

xviii

xix

xx

.

()

[] .

xxi

.

xxiii

xxii

[]

xxiv

xxv

()

[]

xxvii

xxvi

.

xxix

xxviii

xxx

.

xxxi

[]

xxxiii

xxxii

-

-

xxxiv

xxxv

[]

[]

[]

[]

[]

[]

xxxvi

xxxvii

[]

xxxviii

xxxix

• •

•

•

• xliii —

•

....

» :

....

...

(=)

xliv «..

()

(= =)

» :

«...

» :

xlv .

[]

xlvi .

....

(. =)

]:

» [

()

[

]

xlvii.

[

=

]

»:

[

]

«...

:

xlvi ...

:

).

(

xlix

:

!.«

()

»

.

.

.

.

.

.

»

—

li

lii «

.

lii

liv

lvi

lv

lvii

lviii

lix

lix

lxi

lxii

ا اعراب کلمات فارسی را از روی تلمیح در شعر آورده‌اند چنانچه در کتاب (البیان و التبيين ج ۱ ص ۱۰۹) فصلي در ذیل این کلام: « و قد يتلميح الأعرابي بان يدخل في شعره شيئاً من كلام الفارسيه ...» ذکر کرده و اشعاري از عمانی و غیره آورده و میگوید: و مثل هذا موجود في شعر العذرا الكندي، و يجوز أيضاً ان يكون الشعر مثل شعر الحروشاذ، و اسود بن ابي کریمه، كما قال يزيد بن مفرغ، أبست و نبیذ است ... الخ .. و قال اسود بن ابي کریمه:

لزم الغرام ثوبي
بکره في يوم سبت
فتما يلت عليهم
ميل زنگي بمست
الي آخر یا ملمع یا بطرز تلمیح شعراي عرب فارسي گفته‌اند ولي هیچکدام بقول مورخ (طنز را) نبوده است بل (تلمیح و ظرافت را) بوده!
ii المفلس هم خوانده میشود و طبري ويرا «طوق بن المفلس- بضم میم و فتح لام مشدد و نیز فتح میم و سکون غین و کسر لام» ضبط کرده (طبري چاپ لیدن جلد سوم از حلقه سوم ص ۱۶۹۸)

iii کفج و کوفج و قفص و کوچ طایفه‌ای بوده است مترادف بلوچ که بقول ناصر خسرو و علوي بکتاب

iv در اصل «بتدبير» بود.

v در اصل «بس محمد بن طاهر»

vi اصل: عبدین و الظاهر بچندین سال - ویا- پس چند سال. و سایر تواریخ را با این تاریخ در روایت فوق اختلاف است، چه طبري چاپ لیدن (ج ۲-ص ۱۸۹۴) و کامل (ج ۷ ص ۹۴) و دیگران برانند که بعد از شکست خوردن یعقوب لیث در دیر العاقول. محمد بن طاهر که درسپاه یعقوب مقید بود از بند نجات یافت و بیغداد شد و مورد عنایت خلیفه قرار گرفت، ابن خلکان هم این روایت اخیر را تأیید کرده است. تنها در کتاب البلدان یعقوبی که ضمیمه اطلاق النفسیه در لیدن چاپ شده است، (ص ۳۰۸) خلاف روایات طبري و این اثر و اندکی شبیه بروایت تاریخ سیستن خبري ذکر کرده و گوید: درهنگام شکسته شدن یعقوب بدیر العاقول، محمد بن طاهر در شهر بم کرمان با متعلقان محبوس بود، و یا آخر گوید: فلم یزالوا في تلك الحال حتي مات الصفار. و نمیگوید که پس از مرگ یعقوب چه بر سر آنها آمده است. زین الاخبار گردیزی روایت طبري را تأیید کرده گوید: تا یعقوب را موفق بدیر - العاقول هزیمت کرد و محمد بن طاهر خلاف یافت اندر رجب سنه ۲۶۳ (چاپ برلن - ص ۱۴) و ازین خبر برمی آید که محمد بن طاهر بعد از واقعه جنگ مذکور خلاص یافته، چه آنواقعه در رجب

vii گردیزی این سخن را که یعقوب عهد خلیفه ندارد، از قول محمد بن طاهر نقل کرده است (ص ۱۲). طبري اینخبر را ندارد.

viii اینجا در اصل متن يك سطر سفید است، ولي از مطلب علي الظاهر چیزی نیفتاده است.

ix کذا. . . «تیغ یمانی بی دست میان و....» و بعد با مرکبی غیر مرکب اصل، عبارت «بی دست» را خط زده اند، و محتمل است. که «بی» چنانکه نظایر زیاد درین کتاب دارد «به» باشد یعنی: تیغ یمانی به دست. لیکن آنوقت بایستی لفظ «میان» را زاید پنداشت و نیز محتمل است «دست میان بمعنی «کمر شمشیر و نیام» باشد - یعنی تیغی برهنه و دستاری بران پیچیده بیاورد. و از اینکه آن را در دستاری پیچیده‌اند نیز

این احتمال آخري قوت مي گيرد زیرا برهنگي تيغ از دستار پيچیدن ان بخوبي آشکار است و هر گاه این حدس صحيح باشد عبارت صحيح ميشود.

x کذا: ...

xi این فصل بعد از دو سطر بود.

xii لفظ «را» در اینجا زايد است.

xiii بر جان، بضم اول جائي بوده است از ولایت اردشیر خوره که قصبه و مرکز آن شیراز است و اصطخري آنرا فرجان ضبط کرده و در حدود روم هم محلي بدین نام موجود بوده است، ولي این برجان محققاً بر جان یا پر جان فارس میباشد و درین کتاب مکرر نام آنجا برده شده است.

xiv این طاهر در اینجا زايدست و ظاهراً در موقع استنساخ از سطر بالا اشتباهاً بسطر بعد منتقل شده است.

xv خرسند شد يعني قانع شد، چه اصل لغت خرسندي بمعني قناعت است و بالملازمه بمعني خشنودي هم استعمال شده است، چنانکه در اینجا معني «خرسند شد» با فاعل اول که طاهرست قناعت را و با فاعل دوم که بدر است خشنودي را ميرساند.

xvi در صفحه ۲۸۰ «جردین» با جیم آمده است. اصطخري (صفحه ۱۶۶) منصورین خردین با خا ضبط کرده و در وصف شهر بم گوید. «مسجد للخوارج في السوق عنددار منصورین خردین».

xvii اصل: را، و آن غلط است و معلومست که لیث باتفاق سبکسري بفارس بود این حدس تأیید ميشود.

xviii ص: خردین (رك ص ۲۷۴ ح ۴)

xix کذا ... ظ: بحر.

xx کذا، و شاید خوخ باشد و خان خوخ جزء کرمانست- و یا «خوآج» باشد که لهجهای از «خوآش» است و الف آن افتاده و او نیز براء تبدیل یافته. و خوچ نیز یکی از محلات یا جائي چسبیده بشهر زرنك هم بوده است که بعد خواهد آمد ولي باید حدس اول درست باشد.

xxi در اصل (بهم)

xxii اصطخري «ختاب» ضبط کرده و گوید بین ختاب و سیرجان سه مرحله و بین ختاب و بم چهار مرحله است و غالب این مراحل خفیف است (چاپ لیدن ص ۱۶۹ - ۱۶۸).

xxiii در اول بي نقطه و در ثاني «رنده؟- رنده؟- رنده؟» ضبط کرده است(؟)

xxiv نویند جان مرکز کوره شاپور بوده و کازرون هم از آن کورهه است (ابن خرداد ص ۴۵)

xxv کذا و ظاهراً همان «برجان» است که در حواشي قبل گذشت.

xxvi این شخص را ابن اثیر محمدبن جعفرالغریابی ضبط کرده (ج ۸ ص ۱۹)، لیکن

این کتاب در دو مورد ویرا چنین که در متن است نوشته است.

xxvii در کامل این اثیر ذکري از بدر نیست و پس از تفصیلي گوید ابن الغرات دانستکه

مونس در نهان میل بسوي سبکري دارد و صيف کاتب و جمعي از قوای را باتفاق محمدبن جعفرالغریابی بدستگيري در نهان میل بسوي سبکري دارد و صيف کاتب و جمعي از قوای را باتفاق محمد بن جعفرالغریابی بدستگيري سبکري به فارس روانه کرد و بمونس خادم که در فارس بود نوشت که لیث علي را که اسیر بود با خود برگرفته بغداد شود و محمدبن جعفرقريابی سبکري را دنبال کرد و دو جن با وي کرد و در جنگ با وي کرد و در جنگ دوم که بر در شهر بم کرمان ریداد سبکري هزیمت شده از راه مغازه بخراسان افتاد.. الخ (کامل ج ۸ ص ۱۹).

xxviii در سطر بعد نام عبدالله بن محمد القتال برده شده و معلومست که این شخص (عبدالله بن محمد میکال) است که همه کاره سبکري بود و سطر بعد هم مؤیداینست.

xxix ظ: برجان.

xxx این همان سپاه است که ابن‌الفرات بقیادت وصیف کاتب خود و محمد بن جعفر بحرب و گرفتاری سبکری کسپل داشته بود (رجوع بحاشیه ۲ این صفحه).

xxxii همان سیرجان کرمانست.

xxxiii بهره، همان فهرج است که امروز جزء بلوچستان محسوب میشود.

xxxiv این محل را در آغاز کتاب «سپه» ضبط کرده و جزء رساتیق سبجستان آورده است.

xxxv بسامه بر وزن نامه عهد و پیمان و سوگند و قرض و وام و خاصه و خصوص و جای امن و امان و سپاه (برهان) قبلا هم درینکتاب آمده (رک ص ۴).

xxxvi این اثر گوید: با لشکری خسته و کوفته وارد سجستان شد و لشکریان امیر خراسان ویرا در یافتند و اسیر کردند و بمقتدر نوشتند جواب آمد که ویرا ببغداد باید فرستاد و بفرستادند (ج ۸ ص ۲۰) و ازین مکاتبات و آمدن سبکری بمر و چیزی ننوشته است. ولی سکوت این اثر دلیل عدم صحت این روایت نیست، چه روایات این کتاب مبسوط و کامل‌تر است.

xxxvii این اثر واقعه را سخت مختصر و در دنبال وقعه فضل بن حمید و جیهانی در حوادث سنه احدی و ثنمائیه ذکر کرده است (ج ۸ ص ۲۶)

xxxviii ط : کلمه (ابن) زاید است.

xxxix باز طاق شد یعنی رفت ، و این «باز» بدین معنی در اشعار و سخنان قدما بسیار آمده است .

xl ظاهرا «بکده : در نیشک» در نیشک یکی از دروازه های زرنج بوده - و قبلا اشاره شده است - و گویا در آن دروازه کده و خایه دولتی بوده است که در آنجا از مردم پذیرائی کرده است.

xli هلال بن المحسن بن ابراهیم الصابی در جزء نهم از تاریخ خود که ظاهرا همان تاریخ تاجی باشد، در حوادث اواخر سال ۳۹۰ شرح حمله طاهر و گرفتن کرمان را مینوسد و عبارت وی چنین است «و فی هذه السنه و رد طاهر بن خلف المعروف بشیر باریک کرمان منافرا لخلف ابیه ثم تغلب علیها و ملکها و تانصالیه کثیر من عسا کرها و انتهی امره الی الهزیمه و العود الی سبجستان» و سپس حمله طاهر را بکرمان تا وقتی که بسبجستان برگشت و بدست خفت بقتل رسید در صفحات (۴۱۴- ۴۰۳) مشروحا نوشته است و در آخر گوید : طاهر ازیم بسبجستان بازگشت و گروهی از اعظم دیالمه از قواد و کتاب بزرگ را باسیری با خود ببرد مانند ابو موسی خواجه بن سیاهجنگ و ابو محمد القسم بن مهد فرخ و الدیلم الماسورون و نیز میگوید که این شجاع دیلم طاهر را در حرب با پدر یاری کردند بشرط آزادی و بازگشت بکرمان او نیز آنان را آزاد ساخت و مرخص گردانید، (تاریخ الوزرای صابی و جزء نهم از تاریخ هموچاپ بیروت) کامل این اثر هم عین روایت صابی را آورده است. ولی عتبی وقعه رفتن طاهر را بکرمان و بار آمدنش را چنانکه این تاریخ و تاریخ صابی بعینه نوشتهاند ننوشته و گوید خلف از بیم سلطان محمود امارت را تطاهر و گذاشته و خود منزوی شد و پس از چندی پشیمان شده پسر بعنوان وصیت کردن طلبیده و او را بگرفت و گف که او خود را هلاک کرد.

xlii در اصل ، واز.

xliii کذا. احیاء : در برج . وظ : دزبرج (۹).

xliv واجب یکساله ، یعنی مایحتاج و مایلزم یکساله - و موجب که گفته میشود ازین بابت است .

xlv سلجوقیان و غز در کرمان ص ۷۹ و بدایع ص ۵۴

xlvی ایضا ص ۹۶.

xlvii بدایع الازمان ص ۸۳

xlviii بدایع الازمان و ص ۸۴ ، و سلجوقیان و غز ص ۱۲۲.

xlix خاتمه عقد العلی.

l بدایع الزمان ص ۸۴

l عقد العلی ص ۱۰۶

| | |
|--|-------|
| الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين | li |
| عقد العلي ص ٨٣ | lii |
| روز آدينه آخر ماه خرداد (محمد بن ابراهيم ص ٤٥). | liii |
| روز شنبه اول ماه تير (محمد بن ابراهيم ص ٤٥). | liv |
| ن: (خمسمائه) ندارد. | lv |
| چ، م، ن: سزاي دست. | lvi |
| ق: بستند. | lvii |
| يعني ميزدند . | lviii |
| يعني ميشنيدند. | lix |
| ق: رسيد . | lx |
| از متنبى است (العرف الطيب ج ٢ ص ٤٢٠). | lxi |
| پايتخت و دريا رساطنتي . استعمال حضرت بمعني پايتخت در مصنفات قدما از عربي و فارسي جدا معمول بوده است (خصائص لغوي جهانگشاي جويني ج ٢). | lxii |